**جلسه 33 درس خارج اصول استاد گنجی**

**9/8/1401**

**ادامه بحث مطلق و مقید**

**صور مطلق و مقید به تبیین نائینی**

بحث در فرمایش نائینی بود که بارها عرض کردیم مرحوم نائینی مبدع است و حرف جدید زیاد دارد. از جمله فرمایشی که اینجا بیان کرده. مرحوم نائینی در مطلق و مقید فرموده است ما چهار قسم داریم: 1. هر دو الزامیین، 2. هر دو ندبیین، 3. مطلق الزامی و مقید ندبی، 4. بالعکس (مقید الزامی، مطلق ندبی).

در دو فرض قائل به حمل مطلق بر مقید شده است، و در دو فرض گفته است هم به مطلق عمل می‌کنیم و هم به مقید. و تبعه علی ذلک مرحوم آقای خویی. تقریبی که برای این تفصیل ذکر شده است، که از کلمات مرحوم آقای خویی هم قابل استنباط است این است که مرحوم نائینی فرموده است ملاک حمل مطلق بر مقید تنافیهما، تنافی مطلق و مقید، است. اگر تنافی نداشته باشند، چکار داریم که حمل کنیم؟

**مطلق و مقید الزامیین**

و فرموده است این تنافی در دو صورت هست و در دو صورت نیست. اگر هر دو خطاب مطلق و مقید الزامیین باشند تنافی هست. به این تقریب. تقریب را امروز عوض کردیم. به این تقریب که مطلق ترخیص می‌دهد در ترک مقید، و مقید الزام دارد نسبت به مقید. اعتق رقبة این مطلق است. می‌گوید می‌توانی به کافره هم تطبیق کنی، اطلاق دارد. می‌توانی مؤمنه را ترک کنی و فقط کافره بیاوری. اعتق رقبة مؤمنه می‌گوید نه، حتما باید مؤمنه بیاوری. مطلق ترخیص می‌کند ترک مقید را. مقید الزام می‌کند فعل خودش را. بین ترخیص و الزام تنافی است.

**مطلق مستحب (ترخیصی) و مقید الزامی**

در صورت ثانیه که مطلق ما ترخیصی است، ندبی است و مقید ما الزامی است، آن هم بشرحه ایضا. فرض بفرمایید که یک خطاب می‌گوید مستحب است عتق رقبه. مطلق است چه کافره چه مؤمنه. مؤمنه را ترک کردی مهم نیست، کافره را هم که بیاروی کافی است. اصلاً اصلش را هم ترک کنی مهم نیست. یستحب. مقید ما می‌گوید یجب عتق رقبة المؤمنه؛ حتما باید رقبه مؤمنه را بیاوری. او ترخیص می‌دهد در ترک رقبه مؤمنه هم به محمولش هم به موضوعش. این بدتر از آن است. محمولش یستحب است که می‌گوید می‌توانی کلا ترک کنی. موضوعش هم مطلق الرقبه است. رقبه (صرف الوجود). می‌توانی مؤمنه را ترک کنی، کافره را بیاوری. یجب عتق الرقبة المؤمنه می‌گوید نه مرخص نیستی. باید رقبه مؤمنه را بیاوری. در رقبه مؤمنه مطلق مرخِّص است و مقیِّد ملزِم است.

**در پاسخ سؤال:** (تکلیف آن خطاب مستحب چه میشود؟) تنافی پیدا می‌شود بین اینها. بله همینطور است. میشود یستحب عتق الرقبة الا المؤمنه فیجب. روش که در فقه همین است. اگر مطلقی داشته باشیم. آقای خویی مثال زده است که الصلاة قربان کل تقی (مطلق ماست)، بعد گفت نماز صبح دو رکعت واجب است. تخصیص می‌زنیم. می‌گوییم قربان کل تقی است، خیر موضوع است، خوب است، الا اینکه نماز صبح واجب است.

اگر مطلق ما ترخیصی بود، مقید ما الزامی بود حمل می‌کنیم مطلق را بر مقید چون تنافی است. بخلاف القسمین الآخرین، که هر دو ندبیین هستند یا مطلق الزامی است و مقید ندبی است. می‌گوید تنافی ندارد.

**مطلق و مقید مستحبَین**

اگر هر دو استحابی هستند، میفرماید تنافی نیست. استحباب است دیگر، می‌گوید مستحب است عتق رقبه. صرف الوجودش. مطلق است می‌توانی مؤمنه بیاوری. می‌توانی مؤمنه را ترک کنی کافره بیاوری. یستحب عتق الرقبة المؤمنه هم می‌گوید می‌توانی مؤمنه را ترک کنی. با هم تنافی ندارند که. یستحب عتق الرقبه می‌گوید مرخصی در ترک عتق رقبة مؤمنه. یستحب عتق الرقبة المؤمنه محمولش (یستحب) می‌گوید بهتر است بیاوری، اما می‌توانی هم ترک کنی. خب آن (مطلق) می‌گفت می‌توانی ترک کنی، برای استحباب برو کافره را بیاور. این (مقید) هم می‌گوید می‌توانی ترک کنی. با هم تنافی ندارند.

**در پاسخ به سؤال:** خب حالا روی این تقریب داریم صحبت می‌کنیم که ظاهراً مرحوم آقای خویی روی این تقریب می‌رود.

**مطلق الزامی و مقید مستحب (ترخیصی)**

و هکذا اگر مطلق ما الزامی بود، می‌گفت یجب عتق الرقبه. باید یک رقبه‌ای را بیاوری. ترخیص می‌داد به ما در اینکه رقبه مؤمنه باشد یا کافره. مؤمنه را اجازه می‌داد ترک کنیم دیگر. خطاب مستحب چه است؟ می‌گوید یستحب عتق الرقبه المؤمنه. این هم اجازه می‌دهد مؤمنه را ترک کنیم، زیرا می‌گوید یستحب. نسبت به مقید هر دو مرخِص هستند. یکی به موضوعش و یکی به محمولش. مطلق به موضوعش، زیرا محمولش یجب است. به موضوعش که مطلق است می‌گوید می‌تواند مؤمنه را ترک کنی، زیرا مطلق است. مقید به محمولش، خود یستحب محمول است و می‌گوید می‌توانی ترک کنی. اینها با هم تنافی ندارند.

این بیانی است برای تفصیل مرحوم نائینی که ظاهراً مرحوم آقای خویی طبق این بیان، این تفصیل را پذیرفته و گفته است حق با مرحوم نائینی است و از او دفاع کرده است. اختلاف مراتب را که آخوند درست کرده بود، نمی‌پذیرد و می‌گوید تفصیل نائینی همه جا را حل می‌کند. آخوند با اختلاف مرتبه فقط مستحبین را حل کرد. واجب و مستحب به حال خودش باقی ماند. ولی نائینی همه فروض را تکمیل کرد و حکمش را بیان کرد.

**اشکال استاد به تبیین مرحوم نائینی از تنافی مطلق و مقید (بیان تبیین آخوند از تنافی)**

عرض ما این است که اگر منشأ تنافی مطلق و مقید منحصر بود به همین تقریب، حق با شماست. ولکن منشأ تنافی مطلق و مقید از جهات دیگر هم هست. منحصر به این جهت نیست. یک جهت را مرحوم آخوند بیان کرد. گفت مطلق و مقید تنافی دارند. زیرا مطلق می‌گوید جامع. نتیجه می‌دهد مخیری بین مقید و غیر مقید. اعتق رقبه می‌گوید جامع، فانت مخیر بین الکافره و المؤمنه. مقید، اعتق رقبه مؤمنه، (در الزامیین داریم صحبت می‌کنیم) می‌گوید نه تخییر نیست، واجب است عتق رقبه مؤمنه تعییناً. تنافی ربطی به ترخیص ندارد. نمی‌شود دو تا جعل داشته باشیم: هم جعل روی جامع که نتیجه‌اش تخییر است، و هم جعل روی خصوصیت که نتیجه‌اش تعیین است. این تعیینیت با تخییریت تنافی دارد. یک خطاب می‌گوید مخیری، یک خطاب می‌گوید برایت معین است.

**تبیین آخوند در مطلق و مقید مستحبین**

تقریب مرحوم آخوند در تنافی این بود. خب این تقریب در مستحبین هم می‌آید. یک خطاب می‌گوید جامع مستحب است، خصوصیت استحبابی ندارد. یک مطلوب بیشتر نیست (صرف الوجود). یک خطاب می‌گوید عتق رقبه مؤمنه استحباب تعیینی دارد. ظاهر خطاب تعیینی است، فرقی نمی‌کند امر الزامی باشد یا ندبی. نمی‌شود صرف الوجود هم جامعش مستحب باشد، و نتیجه تخییر. و هم حصه تعییناً مستحب باشد. استحباب تعیینی با تخییر تنافی دارد. لذا تقریر مرحوم آخوند در بیان تنافی همانطور که شامل الزامیین می‌شود، شامل ترخیصیین هم می‌شود.

**درپاسخ به سؤال:** آن جوابش است ابتدائاً. اختلاف مراتب حل است. تنافی هست. حال یا باید مطلق را بر مقید حمل کنیم، یا مقید را به افضل مراتب.

**درپاسخ به سؤال:** چرا دیگر، آن حرف ما است در آخر. تنافی است. پس حمل مطلق بر مقید است از اول و تنافی نیست. حمل مطلق بر مقید حل تنافی است. حل بر افضل مراتب حل تنافی است، اما ظاهرش تنافی است.

**جریان تبیین آخوند در مطلق الزامی و مقید ترخیصی**

و هکذا اگر مطلق ما واجب است و مقید ما مستحب است، تقریب مرحوم آخوند این است که (البته نگفته است، ولی ما اینها را توسعه می‌دهیم) با هم تنافی دارند. جامع را واجب کردن و مقید را مستحب تعیینی کردن، اینها هم با هم تنافی دارند. نمی‌شود یک شیء هم واجب باشد، و هم مستحب باشد. افضل افراد را به ذهنتان نیاورید، آن حل است. افضل افراد معنایش این است که می‌گوییم مقید واجب است، ولی فرد افضل است. نه ظاهر مقید این است که یک استحبابی آمده است روی خود مقید. بما هو مقید جعل استحباب دارد، آن هم استحباب تعیینی. استحباب تعیینیِ مقید با وجوب جامع تنافی دارد. جمع ‌نمی‌شود که هم جامع واجب باشد، و هم حصه مستحب باشد. مقید مستحب باشد. اجتماع وجوب و استحباب مانند اجتماع امر و نهی است، باید رفع ید بکنیم از این ظهور.

**در پاسخ به سؤال:** ظاهرش تعیینی است دیگر. چرا دیگر بنا شد، امر به جامع به و امر به حصه، یک شیئی که یک وجود دارد، ولو آنکه دو عنوان داشته باشد. شیئی که یک وجود دارد دو حکم را برنمی‌تابد. صرف الوجود را از ما خواسته است فعلا. صرف الوجود دو حکم را برنمی‌تابد، هم وجوب را و هم استحباب را. صرف الوجود به نحو جامع و صرف الوجود به نحو مقید. بله شما یک وقت می‌گویید اجتماع امر و نهی جایز است، در این صورت عیب ندارد به عنوان جامع واجب باشد، و به عنوان مقید مستحب باشد. ولی اینها امتناعی هستند، می‌گویند نمی‌شود خاص دو حکم داشته باشد. تازه خیلی‌ها می‌گویند اگر اجتماع را در من وجه قبول بکنیم، در عام و خاص قبول نداریم. این است که اینها با هم تنافی دارند.

**تبیین دیگر نائینی از تنافی مطلق و مقید**

خب این تقریب مرحوم آخوند در تنافی در هر دو می‌آید. اما تقریب ثالث تقریبی است که خود مرحوم نائینی در کلامش آورده است. این تقریبی که الان آوردیم تقریبی است که دیگران ذکر کرده‌اند.

**در پاسخ به سؤال:** نمی‌شود، تنافی است باید حلش بکنیم دیگر. از اون حیث تنافی نداشته باشد ملازمه ندارد. آن دو تا را که همه می‌گویند تنافی است، بحث نداریم، این دو تا که ایشون می‌گوید تنافی نیست.

اما تقریبی که خود مرحوم نائینی برای تنافی داشت. مرحوم نائینی برای الزامیین می‌گفت که تنافی دارند. چرا؟

**در پاسخ به سؤال:** به تقریب آخوند، این تقریب را نائینی قبول ندارد. این یه بحث دیگری است. ما برای تشریح ذهن همه تقریب‌ها را بیان می‌کنیم.

**در پاسخ به سؤال:** ما در مرحله جعل می‌گوییم تنافی دارند، به عمل کار نداریم. نمی‌شود یک وجود دو حکم داشته باشد، این را جواب بدهید. در مقام جعل، عمل را رها کنید. در مرحله جعل نمی‌شود چیزی که وجود واحد دارد، دو حکم داشته باشد، ولو آن دو حکم یکی وجوب است، یکی استحباب. مرحوم آخوند این را در انتهای بحث اجتماع امر و نهی گفته است. گفته است اینکه محال است اجتماع امر ونهی منحصر به امر و نهی نیست. امر وجوبی هم با امر استحبابی محال است. پس گیر کرده است که نماز در مسجد را چه می‌گویید، گفته است آنجا تأکد استحباب است، تأکد ملاک است، افضل افراد است. والا نمی‌شود یک شیء بجامعه امر داشته باشد، بخصوصیته امری آخر داشته باشد.

اما کلمات خود نائینی در اجود، که رفقا می‌گویند فوائد خلاف اجود گفته است، نه. در فوائد هم در جایی که اختلاف فقط در متعلق‌ها است، یکی مطلق است و یکی مقید، اختلاف در وجوب نیست. «ان» و اینطور چیزها برای وجوب نیاورده است. در آنجا هم علی نحو الاطلاق فرموده در جمیع صور، در مستحبات حمل مطلق بر مقید نمی‌شود، لعدم التنافی. آن داستان اختلاف مرتبه را برای صور بعدی آورده است که یکی قید دارد، و یکی ندارد. آن را یک جای دیگری بحث کرده است. و الا یک مطلقی و یک مقیدی داریم، مقید ما استحبابی است، گفته است حمل نمی‌شود مطلق بر مقید لعدم التنافی. مثل اجود گفته است تنافی ندارند.

خب حالا تنافی دارند یا نه روی تقریب خود نائینی. نائینی در الزامیین اینطور درست کرد تنافی را: گفت اعتق رقبة می‌گوید قید در وجوب دخالت ندارد، اعتق رقبة مؤمنه می‌گوید قید دخالت دارد در وجوب. خب نمی‌شود هم دخالت نداشته باشد، و هم دخالت داشته باشد، این تنافی است.

حرف ما این است که آقای نائینی همین فرمایش در مستحبات هم می‌آید. اعتق رقبة می‌گوید قید دخالت ندارد در استحباب عتق رقبه. اعتق رقبة مؤمنه می‌گوید قید دخالت دارد در استحباب. صرف الوجود را می‌خواهد، شمولی نیست. صرف الوجود یکی دخالت داشته باشد و دیگری نداشته باشد تنافی است. تو ذهن ما پرواضح است که در مستحبات هم آن بیان مرحوم نائینی می‌آید.

**پاسخ به سؤال:** تنافی منشأ می‌شود که چکار باید کرد. این مقدمه حل است. نائینی می‌گوید تنافی ندارد به هر دو اخذ می‌کنیم. قائل می‌گوید تنافی دارد. باید حلش کرد. حال یا حمل کن مطلق را برمقید، یا مقید را بر افضل افراد. آخوند گفت مقید را بر افضل افراد حمل می‌کنیم، به دلیل اینکه قائل هستیم به اختلاف مراتب. نائینی از اول ریشه را زده است و گفته است تنافی ندارند دیگر. مطلق مستحب است، مقید هم مستحب است. با هم تنافی ندارند.

این در ترخیصیین، اما آن موردی که دیروز هم کلام ما به آن رسید، اینکه مطلق ما الزامی است. میگوید یجب عتق الرقبه، الزامی است. مقید ما یستحب عتق الرقبة المؤمنه است. یستحب است و غیرالزامی. مطلق می‌گوید قید دخالت ندارد در وجوب جامع. یستحب عتق الرقبة المؤمنه می‌گوید قید در استحبابش دخالت دارد. تقریب مرحوم نائینی که می‌گفت در الزامیات تنافی دارند، آن تقریب در اینجا نمی‌آید. کما اینکه آن تقریبی که از کلمات آقای خویی به دست می‌آید، تقریب اولی که امروز گفتیم، اینجا نمی‌آید، درست است. ولکن تنافی منحصر به این دو جهت نیست. تقریب اول (تقریب اول امروز) و تقریب سوم. تنافی منشأش یکی از این دو تا نیست. یک ثالثی هم داریم. ثالث همانی است که امروز ثانی قرار دادیم، یعنی کلام مرحوم آخوند.

اینکه بگوید جامع واجب است، مقید مستحب است، این هم با هم تنافی دارد. جامع واجب و مقید مستحب با هم تنافی دارند. مقید مشتمل بر همان جامع است. بنا باشد مقید هم وجوب داشته باشد و هم استحباب داشته باشد، امکان‌پذیر نیست.

**پاسخ به سؤال:** نه همان تقریب مرحوم آخوند است. تقریب مرحوم آخوند را ما به واجب و مستحب سریان دادیم.

**نظر استاد درباره مطلق الزامی و مقید ترخیصی**

ما می‌خواهیم این جهت را بذاریم کنار. دیروز درباره این تحلیلات صحبت نکردیم. ما می‌خواهیم عرفی صحبت کنیم. عرفاً چطور است؟ اگر یک خطاب داشتیم الزامی به جامع و یک خطابی داشتیم استحبابی به حصه، آیا مردم اینها را متنافیین می‌بینند یا اینها را متنافی نمی‌بینند؟ فرض بکنید در ناحیه مقید آن جهت افضلیت نیست، که ذهن شما درگیر آن افضلیت بشود. این که مولا می‌تواند امری الزامی بکند به مطلق ، و امری ندبی بکند به مقید، اصلاً در اینکه می‌تواند بکند بحثی نداریم. اصلاً یکی از طرفین دوران همین بود؛ دوران امر است بین اینکه حمل بکنیم مطلق را بر مقید، یا مقید را بر افضل افراد. مشکلی ندارد. ولی به عنوان افضل افراد مشکل ندارد.

الان ظهور خطاب مستحب فرض این است، (آن اختلاف مراتب را به ذهن نیاورید) ظهور خطاب مقید این است که برای این مقید استحباب جعل شده است، نه اینکه افضل افراد واجب است. برایش جعل شده است. جعل استحباب برای مقید سازگاری ندارد، با جعل وجوب برای جامع. حرف این است که عرف، منهای آن نکته افضلیت، ما مثال را عوض کردیم که شبهه افضلیت نباشد: می‌گوید «واجب است عتق رقبه، مستحب است عتق رقبه کافره». جهت افضلیت به ذهنتان نیاید. اینجا مردم چه می‌کنند؟ می‌گویند پس اینکه گفت واجب است عتق رقبه، مقصودش این بود که غیر کافره است. زیرا کافره را گفت مستحب است، استحباب که با وجوب جمع نمی‌شود که. یا نه، مردم می‌گویند هیچ تنافی احساس نمی‌کنیم.

ادعای ما این است که با قطع نظر از این تحلیلات اگر نکته‌ افضلیت در کار نباشد. داستان اختلاف مرتبه در کار نباشد. مردم بین یجب مطلق و یستحب مقید می‌گویند نمی‌شود مطلق واجب باشد و مقیدش مستحب. این را بایستی یک کاری بکنیم. نمی‌شود مطلق واجب باشد و مقید مستحب باشد، مگر اینکه مقصود از این مستحب مثلاً افضل افراد باشد. نه اینکه مستحب مشتمل بر جامع و مصداق واجب باشد. معنا ندارد مقید بما هو مقید مستحب باشد. یا حمل بکنیم مطلق را بر مقید. کدام یک از اینها اتفاق می‌افتد؟ مرحوم نائینی ذهنش این است که به اطلاق عمل می‌شود. ولی ما در ذهن عرفی‌مان این است که لااقل روشن نیست که به اطلاق عمل بکنند، و حمل بکنند (یعنی خلاف ظاهر) مقید را بر اینکه آن مثلاً گفته یستحب عتق الرقبة الکافره، می‌خواهد چه بگوید؟ یا حمل بکنند مطلق را بر مقید، بگویند آنکه گفته یجب یعنی یجب الا رقبه کافره. رقبه کافره وجوب ندارد. آن عتقش خوب است، واجب نیست. صرف الوجود مؤمنه واجب است، کافره خوب است و واجب نیست.

**پاسخ به سؤال:** همین دیگه اخذ کردیم بهش. اگر تقیید زدیم یعنی به آن اخذ کردیم. آنکه می‌گوید واجب است، مؤمنه را می‌گوید واجب است، کافره مستحب است و ملاک الزامی ندارد.

**پاسخ به سؤال:** حمل می‌کنیم مطلق را بر مقید. می‌گوییم یجب الا الکافره. کافره مستحب است.

**پاسخ به سؤال:** چرا دیگر حمل مطلق بر مقید است، می‌گوییم مقصود ما از یجب، یجب عتق الرقبه مقصود رقبه مؤمنه است. زیرا گفته است یستحب عتق الکافره، مؤمنه فقط مراد است.

**پاسخ به سؤال:** یستحب کافره می‌گویم. افضلیت را (نمی‌گویم). نه این واجب است و آن مستحب است و این افضل شد دیگر. مؤمنه واجب است. تقیید معنایش این است. اینکه آن که گفته واجب است یعنی مؤمنه، و آن کافره مستحب است، وجوب ندارد.

**پاسخ به سؤال:** نه می‌گویم فرض باید بکنید، جایی را که... ببینید اگر افضل افراد متعارف نبود...

صحبت بر سر این است که اگر مطلق ما الزامی و مقید ما غیرالزامی است، آیا به مطلق عمل می‎‌کنند، که نتیجه این می‌شود که مطلقاً عتق رقبه واجب است، در کافره که برسند (یستحب) می‌گویند افضل است. اینجوری است؟ مرحوم نائینی اینطور می‌گوید. یا آنطرفش یجب واجب است عتق رقبه الا الکافره فیستحب. مرحوم نائینی که به هر دو اخذ می‌کند آن را (مستحب را) افضل افراد قرار می‌دهد. می‌گوید اینکه مستحب شده است یعنی خوب است دیگر.

**پاسخ به سؤال:** نه می‌گویم قابلیت نداشته باشد، در ارتکاز بر افضلیت نباشد، ولی می‌شود که افضل باشد. آّبی نیست که. می‌گویم در ذهنتان افضلیت نباشد که از اول حمل بر افضلیت بکنید.

حال اصلا آن مهم نیست. بحث ما اصلش این است که آیا مستحبیین، مطلق الزامی و مقید استحبابی با هم تنافی دارند یا ندارند. مرحوم آخوند می‌گوید تنافی دارند، مرحوم نائینی و خویی می‌گویند تنافی ندارند. حالا بعد التنافی چه باید کرد، ما حرف نائینی را قبول داریم، بعد از تنافی باید همان کار را کرد. ولی تنافی هست.

**پاسخ به سؤال:** اینکه اصلاً تنافی نیست. اینکه از اول امری گفته است. احدی اینجا نمی‌گوید تنافی است، حمل است. اصلاً ما از تنافی به این می‌رسیم. بهتر است افضل افراد است، الان گفتم افضل افراد بحثی ندارد. ببینید گفته واجب است آب بیاوری، مستحب است آب گرم بیاوری. می‌گوید اصل آب آوردن واجب است، آب گرم آوردن مستحب است. حملش می‌کنیم که آب سرد آوردن واجب است، آّب گرم مستحب است.

**پاسخ به سؤال:** ما هم با شما موافقیم در شریعت چنین امری نیست. در عرف نیست. ولی نکته‌اش این نیست که اینها با هم تنافی ندارند، نکته‌اش چیز دیگری است. بله امر به مقید در مستحبات ظاهرش افضل الافراد است. راست است. و افضل الافراد هیچ تنافی با خطاب مستحب و خطاب الزامی ندارد. ما هم مدعای مرحوم نائینی را قبول داریم که هم در مستحبات و هم در جایی که مطلق الزامی است و مقید استحبابی است حمل مطلق بر مقید نمی‌شود. این را قبول داریم. اما نکته‌اش این نیست که تنافی ندارند، نکته‌اش این است که مرحوم آخوند و مشهور می‌گویند که اختلاف مراتب سبب می‌شود که مقید را حمل بکنند به افضل الافراد.

و هذا تمام الکلام فیما یرتبط بوجه سوم (وجه مرحوم نائینی). مرحوم آقای خویی آمده گفته است اصلاً اینکه مشهور شده است لاحمل فی الخطابات الغیر الالزامیه این درست نیست. به نحو اطلاق درست نیست و باید تفصیل داد. ما چهار صورت داریم. در سه صورتش باید حمل کرد مطلق را بر مقید. در غیر الزامیات، اصلاً دو تاش مستحب است. مسئله چهار صورت دارد که در سه صورتش باید مطلق را در غیر الزامیات بر مقید حمل کرد. در یک صورتش است که باید مقید را بر افضل الافراد حمل بکنیم. آن چهار صورت کدام است؟ اینها را در فقه هم فتوا داده است و مهم است. مبنای فقهی‌اش قرار گرفته است. مثلاً اِقامه بدون طهارت را مشهور می‌گویند مستحب است. یک دلیل داریم اقامه بگو که مستحب است، و یک دلیل داریم مع الطهاره. می‌گویم مع الطهاره افضل است. ایشان می‌گوید نه اقامه بدون طهارت باطل است. مبتنی بر همین تفصیلی است که اینجا داده است. ملاحظه بفرمایید اینها خیلی مؤثر است دراستنباطات فقه.